

چای با طعم خدا

نگاهی به شعرهای عرفان نظرآهاری

جمال‌الدین اکرمی

دست‌های آشتی‌پذیر، بسیار پیش از آن که آدمی به دغدغه‌های بزرگسالی‌اش تن بسپارد، حس و حال یکدیگر را دریافته‌اند و به پیمانی دیرپا و همیشگی تن سپرده‌اند؛ پیوندی ساده و ناگسستی.

در نخستین مجموعه شعر عرفان نظرآهاری با عنوان «پشت کوچه‌های ابر»، واژه خدا در ۱۵ شعر، نزدیک به ۴۰ بار تکرار شده و کلید واژه‌های مربوط به مسجد با عنوان‌های گلدسته، محراب، قبله، آیه، مناره، اذان، تشهد، مهر، تسبیح، سوره، جانماز، قضا، حجره و رکوع نزدیک به ۴۲ بار و واژه فرشته ۱۷ بار! چنین بسامدی، پیش از آن که نشانگر خداوندی نظرآهاری باشد، بازگوکننده بیرونی شدن پدیده خداوند در شعر اوست؛ چرا که حس درونی برای جست‌وجوی خداوند هرگز به چنین تکرار و اشاره‌های مستقیمی نیازمند نخواهد بود، آن هم در زمانه‌ای که شاعر نمازش را پی تکبیرة الاحرام علف می‌خواند و هیچ نیازی به گستردن جانماز و چرخاندن مهر و تسبیح در شعر ندارد. چنین فرآیندی در شعر، ظن سفارشی شدن کار شاعر را افزایش می‌دهد و نشانه‌های مستقیم، شعریت کار او را به حداقل می‌رساند.

جایگاه نشانه‌هایی این چنین مستقیم و تکراری در کتاب‌های معارف و جزوه‌های آموزشی دور از ذهن نیست، اما تقلیل موقعیت شعر با چنین بسامدهایی، تلاش او را به «شبه شعر» نزدیک می‌کند. تأیید بیش از حد به پیوند همیشگی خداوند با کودکانی که هنوز طعم گناه و دروغ و دغدغه‌های بزرگسالی را نچشیده‌اند، دور از جایگاه شعر است.

اما نظرآهاری نشان داده که همیشه بر این سکو نمی‌ایستد. سفرهای درونی او در شعر، با پوست انداختن کُند، اما پی‌گیر و پرنفس همراه است و چنان که خواهیم دید، به تدریج از این تکرار دست می‌شوید و به برکه‌های نهفته‌ای در لایه‌های شعری دست می‌یابد و در آن دست و رو می‌شوید. مقایسه دو شعری که یکی از کتاب «پشت کوچه‌های ابر» انتخاب شده و دیگری از شعرهای اخیر او، می‌توان به مسیر سفر او در دوری جستن از «شبه شعر» پی برد:

جا نماز بنفشه‌ها پهن است
آسمان رو به قبله می‌بارد
باز هر قطره‌ای که می‌افتد
یک سبد آیه با خودش دارد

قرار نیست که شاعر، همیشه بر فراز ابرها پرواز کند.

قرار نیست که شاعر، همیشه از جویبار و پرنده و جنگل سخن براند.

قرار نیست که شاعر، تنها پلی ابریشمی میان احساس خواننده و جهان پیرامونش باشد.

گاهی شاعر، در عبور از لحظه‌های کال، به مکاشفه‌هایی گاه تلخ و گاه دلنشین، از جهان درون خود و دنیای پیرامونش، دست می‌یابد که برآیند آگاهی و دانش شاعری است که می‌خواهد فراتر از دیگران نگاه کند، دوشادوش دیگران یا به آن بگذارد و دردهایش، درد همگان باشد. چشم پوشی از انتظارات جامعه، فرآیندی است که در آفات آسان و دشوار نوجوانان دریافته نمی‌شود، ولی در شعرهای نظر آهاری به چشم می‌آید.

شاعری که برای نوجوانان دست به قلم می‌برد، موجودی است کاملاً زمینی که گاهی موازی سطح زمین حرکت می‌کند؛ دوشادوش همه و سرشار از دغدغه‌های انسان روزمره با تلاش‌ها، گرفتاری‌ها، خشونت‌ها، تلخی‌ها و لبخندهای رایج در پیاده‌روها و معابر انس و خلوت نوجوانانه مخاطبش. عبور از کنار شانه‌های یکدیگر، گاه با لبخندی آشنا و گاه سرشار از تنفس روزمرگی و بیدار خوابی است؛ با دلخوشی‌های کوچک، آرزوهای بزرگ و نوسان نرخ لبخند در بازارهای بورس جهانی که به دور از تلخکامی‌های ماندگار نیست. و این ابعاد زندگی نوجوان‌هایی است که ما می‌شناسیم؛ موجوداتی با طعم قهوه تلخ و شیرین.

در شعر عرفان نظرآهاری، اگر ابرها را مرز میان آسمان و زمین بدانیم، آن چه روی می‌دهد، در فضای بالای ابرهاست و میل همیشگی شاعر به پایداری حضور بر فراز شانه ابرها و تلاش برای رسیدن به اوج‌های ناپیدا. تا کجا؟ تا قلمرو حضور خداوند. سفر همیشگی شاعر از خاک به آسمان، از درخت تا به پرنده و از ریشه تا به نور. عرفان نظرآهاری، در جست‌وجوی همیشگی خداست؛ خدایی که در این نزدیکی است. نظر آهاری اما برای یافتن او، به سفرهای دور و درازی تن می‌دهد که گاه خارج از طاقت مخاطب نوجوان است؛ یافتنی گاه به تکرار و نامأنوس. نظر آهاری، خدا را در پشت کوچه‌های ابر می‌جوید تا دست او را در دست کودکان و نوجوانان مخاطب خود قرار دهد، غافل از آن که این



- پشت کوچه‌های ابر، تصویرگر:
- سیاوش ذوالفقاریان، انتشارات نیستان، سال ۱۳۷۶، برای نوجوانان
- کوله پستی‌ات کجاست؟، تصویرگر: علی نامور، انتشارات به‌نشر، سال ۱۳۸۱، برای سال‌های آخر دبستان
- و شعرهای پراکنده در مطبوعات کودک و نوجوان



آن طرف ها پرندۀ ای پر زد
بال در بال، آیه نازل شد
رو به محراب روشن مهتاب
یک نماز شکسته کامل شد

آن طرفها کنار مسجد گل
بوی گلدسته ها اذان می گفت
چون که هر غنچه‌ای که وا می شد
برگ برگش فقط از آن می گفت...

(از شعر «سوره‌های ستاره»)
در این شعر، اگرچه با استعاره‌ها و اندیشه‌های
نابی چون «پهن بودن جانماز بنفشه‌ها»، «رو به قبله
باریدن آسمان»، «نازل شدن آیه همراه باران و
پرندۀ»، و «کامل شدن نماز شکسته با پرواز یک
پرندۀ» روبه‌رو هستیم، از آن طرف، در غرابت
جمله‌هایی چون «آن طرفها کنار مسجد گل / بوی
گلدسته‌ها اذان می‌گفت»، به نوعی سردرگمی و
پیچیدگی در مفهوم برمی‌خوریم که دریافت آن برای
نوجوانان دشوار می‌نماید. پدیده‌ای که مضمون و
موضوع آن در این کتاب، بارها تکرار شده است.

اما در شعر دوم با چنین رویکردی روبه‌رو
می‌شویم؛ شعری که از آثار اخیر نظرآهاری به حساب
می‌آید:

شکل نوری و شبیه باد
نوی هیچ چیز
جانمی شوی
تو کنار من، کنار او، ولی
تو، تویی و هیچ وقت
مانمی شوی

بدون اشاره‌ای مستقیم و یاد کردن از نوری که
همیشه هست و او که همواره در کنار ماست، بی آن
که بخواهد ما شود. وجود ایهام و پیچیدگی در این
شعر به جست‌وجوی دیرپاب، اما خوشایند منتهی
می‌شود که بی‌تکرار و اشاره‌های مستقیم، مخاطب را
به فراسوی پرده‌های پنهان در قلمرو شعر
فرامی‌خواند. رسیدن به چنین آثاری، نتیجه‌ی کنار زدن



نگاه‌های تکراری و آشنایی‌زدایی در حوزه ادراکات
شاعرانه است. نظر آهاری در شعر «دکه‌های
دوستی»، در کتاب «پشت کوچه‌های ابر»، به این
مقصود رو می‌آورد، ولی به آن دست نمی‌یابد. تلاش
برای رسیدن به درون هر چیزی، با تشبیه «شعر» به
محملی برای سفر به درون شاعر:

ویژه نامه دل
سبز و ساده و بهاری است
مثل روزهای عید
مثل عکس‌های یادگاری است
جلد ویژه نامه‌ام
مثل روی جلد آسمان، پر از ستاره است
هر کجای آن نگاه می‌کنی
دستخط ابرهای پاره پاره است...

مجموعه شعر «پشت کوچه‌های ابر»، راه
کوره‌های عبور برای رسیدن به تعالی نیست و
نمی‌توان از آن به عنوان دوره‌گذار نام برد؛ اتفاقی که
در مجموعه شعر بعدی‌اش «کوله پشتی‌ات
کجاست؟» می‌افتد. از ۱۵ شعر کتاب «پشت
کوچه‌های ابر»، فقط دو شعر در قالب آزاد و گریزان از

مجموعه شعر

«پشت کوچه‌های ابر»

راه کوره‌های عبور برای رسیدن

به تعالی نیست و نمی‌توان از آن

به عنوان دوره‌گذار نام برد؛

اتفاقی که در مجموعه

شعر بعدی‌اش

«کوله پشتی‌ات کجاست؟»

می‌افتد

قالب و قافیه و وزن ثابت شکل می‌گیرد. تن سپردن
به محدوده کوچک، اما گاه پر دامنه چارپاره، راه دشوار
و پرتکراری است که نظر آهاری به آن دل داده است
با مضمون‌هایی نه چندان یک دست و باب مد
واژه‌هایی مانند کوچه (۱۴ بار)، گل و غنچه (۱۶ بار)،
آسمان (۱۲ بار)، ستاره (۱۰ بار)، کودکی و بهار (۸
بار) و عروسک (۵ بار).

به این ترتیب، جدا از تلاش سخت شاعر برای
یافتن کوچه‌های ابری که خدا در گوشه و کناره‌هایش
موج می‌زند، با تکرار و عناصری روبه‌رو می‌شویم که
ریشه در طبیعت دارد و نیز با گریز از جامعه و
واقعیت‌های ملموس آن؛ آن چنان که نوجوان
مخاطب با آن‌ها روبه‌روست.

نظرآهاری، جست‌وجو، برای یافتن خدا را گاه با
معنی کردن خدا و گاه یافتن او در نشانه‌های چوپانی،
آن سان که موسی برای شناساندن خداوند به چوپان
ساده دلش دنبال می‌کند ادامه می‌دهد:

خدا یعنی که ماهی ضرب در آب
خدا یعنی که جمع بال و پرواز



خدا یعنی زمین با لحظه‌هایش

خدا یعنی که هر چیزی از آغاز

دغدغه‌های نظرآهاری در پیوند انسان و خدا، در
شعرهایی با عنوان‌های «پله پله تا خدا»، «خدا
یعنی...»، «دیشب خدا»، «دعا و صبح و نور»،
«سوره‌های ستاره» و «نامه» جلوه می‌کند؛ هرچند
این جایگاه در شعرهای دیگر نیز کم و بیش حضور
یافته است. خدایی که هنوز از فراز ابرها پایین نیامده
و فاصله‌اش را با کودکان زمینی حفظ کرده است.
فاصله‌ای که به دور از چشم شاعر، به فرآیند دوستی
همیشگی خالق و کودکان زمینی‌اش انجامیده و
نظرآهاری، هنوز به این رابطه آشکار، پی نبرده است.
بعدهاست که نظرآهاری به این پیوند ناگسسته
نزدیک‌تر می‌شود و خدا را در یک فنجان چای و در
بازی‌های کودکانه پیدا می‌کند؛ در یکی از شعرهای
اخیر مجله‌ای‌اش و نه در دو کتاب چاپ شده،
می‌خوانیم:

خنده‌هایت قند است

یک کمی قند به من تعارف کن

چای هم آماده است

چای با طعم خدا

بوی آن پیچیده

از دلت تا همه جا

هرچند هنوز تا مرز شاعرانگی این جست‌وجو،
فرصت‌های دیگری باقی است، تفکر فرا دست بودن
خدا در مجموعه شعر «پشت کوچه‌های ابر»،
مخاطب را آزار می‌دهد. قیصر امین‌پور، در شعر
«پیش از این‌ها»، چه به سادگی این مرزها را شکسته
است:

پیش از این‌ها فکر می‌کردم خدا

خانه‌ای دارد کنار ابرها

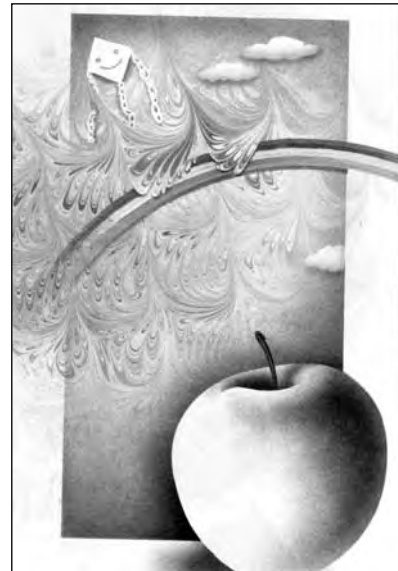
مثل قصر پادشاه قصه‌ها

خشتی از الماس و خشتی از طلا...

- هیچ کس از جای او آگاه نیست

- هیچ کس را در حضورش راه نیست...

... آن خدای پیش از این را باد برد



نام او را هم دلم از یاد برد
می توان با این خدا پرواز کرد
سفره دل را برایش باز کرد...

(از مجموعه شعر «به قول پرستو»، قیصر امین پور، نشر زمان، ۱۳۸۰)

چنین رویکردی در شعر عرفان نظرآهاری، به وسعت نگاه شاعرانه و آگاهی عمیقی نیازمند است که بعدها در آنات مکاشفه، شاعر به آن راه می یابد. خدای او در مجموعه شعر «پشت کوچه های ابر»، هرچند صمیمی و دوست کودک است، همچنان دست نیافتنی و پنهان در پشت ابرهاست و دور از پرواز بادبادکها و سنجاقکها. چنین استنباطی، بیش از هر چیز، در اصرار شاعر برای به کار بردن واژه خدا به چشم می آید:

با دو دست پرنیاز
نزدبانی از دعا
پله پله می روم
تا سپیده، تا خدا

و همین فرآیند، بعدها، در شعرهای امروز نظرآهاری، چنین جلوه می کند:

می روی سفر، برو، ولی
زود بر نگرد
مثل آن پرنده باش
آن پرنده ای که عاقبت
قله سپید صبح را
فتح کرد

(از شعر «تا حیاط خلوت خدا»)

به این ترتیب؛ در کتاب «پشت کوچه های ابر»، جنس شعر نظر آهاری، هنوزاز جنس اهالی امروز نیست و هم چنان نیازمند عبور از کوچه های زمان است تا از شعریت و حس درونی و کودکانگی برخوردار شود. هم چنان که دوری از تازگی، در پرداخت فراوان به چارپاره، در همه جای کتاب موج می زند.

دومین عنصر مسلط در شعر نظرآهاری در این کتاب، حسرت دور شدن از روزهای کودکی است.

ابراز دلتنگی برای روزهایی که پشت سر گذاشته شده و شاعر در مرز کودکی و بزرگسالی، به عروسک هایش پشت کرده، بی آن که در جهان پیش رو، با هیجان و انگیزه های زندگی بخشی روبه رو شود:

وقتی از کوچه بی صدا رفتی
رد پایت چه قدر کوچک بود
می شد از رد پای تو فهمید
که دلت پیش یک عروسک بود

○

تبله های قشنگ و رنگی مان
پشت یک کوچه شیطنت جا ماند
کودکی ها که از نفس افتاد
تاب و الاکلنگ تنها ماند

○

آه، برگرد، بچگی هایت
سر کوچه هنوز منتظر است
یاد آن روزهای ساده بخیر
طفلی که کوچه ای که دل به تو بست

نوستالژی ترک روزهای کودکی که در آثار بسیاری از شاعران امروز کودک و نوجوان، با احساس اندوه و دلتنگی در بریدن از روستا و عروسک بازی ها و ترک میز و نیمکت مدرسه همراه است، حس عمیق دردی است که از جوش نخوردن و پیوند نیافتن شاعر با جهان بزرگسالی ریشه می گیرد. و این نمایش حسرت در آینه های بازگشت به گذشته، درحالی است که کودکان و نوجوانان مخاطب، سرشار از امید و آرزو، به آینده و به جهان بزرگسالی می نگرند و انتقال چنین حس اندوهی از دنیای آدم بزرگها، با علامت سؤال همیشگی در آرزوهای کودکان و نوجوانان نسبت به آینده، روبه روست. این احساس، در شعر دیگر خانم نظرآهاری، با عنوان «بی بی و بهار و بوی سیب»، با چنین واگویی هایی همراه است:

نخواب بیش تر، نخواب عروسکم
بگو کجاست روزهای کودکی
کجاست خواب های رنگی و قشنگ
کجاست شهر مردم عروسکی

○

کجاست بی بی و بهار و بوی سیب
کجاست نان و سبزی و درخت و باد
کجاست آن که بی صدا مرا شبی
به شهر قصه های خوب راه داد

بدون شک، در جهان بزرگسالی نیز درخت و باد و سیب هست و شاید این شاعر است که با گم شدن در حسرت های گذشته، امکان خم شدن و دست و رو شستن در آینه های جویبار امروز را از دست داده است. شکی نیست که آگاهی شاعر در مرزهای میانسالی، می تواند با چنان حس و حال عمیق شاعرانگی و درک زندگی همراه شود که ضمن مراقبت از حوزه کودکی های دور دست، با تن سپردن در رودانه های امروز شعر نیز همراه شود؛ بی آن که نیازی به فراموش کردن دردهای روزمرگی و دور

شدن از واقعیت های تلخ و شیرین معاصر در میان باشد. و نظر آهاری، همچنان در چشمه های کودکی و حسرت های دیر پا تن می شوید:

قلب من کودکی دبستانی است
که پر از شور زنگ تفریح است
عاشق قصه های بارانی است
که زمین را به آسمان می بست

هرچند در شاعرانه بودن آنات این حسها، شک زیادی در کار نیست. گفت و گو از باران، به عنوان رشته های پیوند میان آسمان و زمین، بدون شک فرایندی شاعرانه، استعاری و دیرپاست، اما اگر این بازیابی به قیمت تلخنگری به دنیای آینده بزرگسالی همراه شود، نتیجه واقعی اش را از دست خواهد داد.

در شعر «یک پدر بزرگ»، با درون مایه ای متفاوت و به دور از دل مشغولی های رایج در چارپاره، روبه رو می شویم که از حسی عمیق و دلنشین برخوردار است: شعری آزاد، در قالب نیمایی و بدون اصرار به حفظ قالبی ثابت و پابرجا. چنین تجربه ای در شعر نظرآهاری، نشان می دهد که دور شدن از چارپاره می تواند راهگشای رها شدن حسها و عاطفه های شاعرانه او باشد. همچنان که در آثار اخیر او، این رها شدن به مکاشفه ها و سفرهای ماندگاری تبدیل شده است. نظر آهاری با کنار گذاشتن فرم گرای و توسل همیشگی به چارپاره، توانسته به شعریت بیشتری در آثار خود دست یابد، هرچند هنوز در این شعر هم جای خالی ایماژها و استعاره های شاعرانه، چندان پر نشده و بیشتر لحن شعر است که آن را در حیطه شعر باقی گذاشته، نه ساختار گرای شاعر در معماری واژه ها:

یک پدر بزرگ، یک عصا
کوچه ای که می رسد به انتها
یک درخت، آخرین بهار را شمرده است
یک پدر بزرگ، یک کت همیشه وصله دار
روزهای زرد انتظار
یک پرنده، بال را به آسمان سپرده است
واژگان و ترکیبات به کار رفته در این شعر،



احتمال فقدان پدر بزرگ را رقم می‌زند و بی‌اشاره مستقیم، اندوه نبود پدر بزرگ را در شعر راه می‌دهد. «یک پدر بزرگ» از زیباترین شعرهای این مجموعه است.

شعر «نامه»، سومین شعر آزاد مجموعه است و نزدیک به تفکر نوجوان، هرچند در این شعر نیز دغدغه همیشگی شاعر، در گفت‌وگو از جهان فراموشی، موج می‌زند:

راستی فرشته‌ها: سلامتید؟
حال من که هیچ خوب نیست
جا نماز من دوباره گم شده
شب رسیده توی آسمان دل، ولی
رد پای روشن ستاره گم شده
خوش به حال تان فرشته‌ها!

شعر، بی آن که به مضمون غنایی تازه‌ای منجر شود، گفت‌وگوی همیشگی شاعر را در دلنگی برای زندگی زمینی‌اش و میل او به صعود و پناه بردن به زندگی فرشته‌ها به نمایش می‌گذارد و این آخرین شعر مجموعه است. مجموعه‌ای که هنوز پر از حرف‌های ناگفته و حس‌های ناشنیده است؛ آن هم از جانب شاعری که یک لحظه روی خاک بند نمی‌شود و می‌خواهد ریشه‌هایش را از جهان زیر ابرها جدا کند و پشت کوچه‌های ابر به آب برساند، با حس و حالی نیمه تمام و افت و خیزهایی نه چندان مناسب نوجوان که در شعر، به دنبال حس‌های گم شده خودش می‌گردد؛ نزدیک به خود و آن چه ذهن‌اش را مشغول کرده است.

تصویرگری کتاب «پشت کوچه‌های ابر» در آخرین نگاه

در تصویرگری شعر، قواعد احساس شده و گاه ناگفته‌ای باقی است که رسیدن به لحظه‌های ناب شعر را دشوار می‌کند؛ قواعدی بس دشوارتر از تصویر کردن آنات روایی شعر. بسنده کردن به چند نشانه برخاسته از شعر، راه ساده‌ای است که بسیاری از تصویرگران، در نگاهی کوتاه و بی‌حوصله به شعر، انتخاب می‌کنند. قواعدی که اگر تصویرگر، بی‌توجه



به آن راه خودش را دنبال کند، به حضور تصویرهایی بی‌تخیل و کم‌دغدغه منجر خواهد شد. تصویرهایی که تنها در حد آرایه‌های رنگی جلوه می‌کند؛ بی آن که حس شعریت واژه‌ها را دنبال کند و به آن‌ها غنا ببخشد. سیاوش ذوالفقاریان، در تصویرگری شعرهای این مجموعه، مثل همیشه راه خودش را می‌رود؛ بی آن که حتی به تقویت تکنیک پیشین خود توجهی نشان دهد. همان روش همیشگی پرداختن به ساخت و سازهای نگارگری، در تصویرهایی زودگذر و ناماندگار. استفاده از زمینه‌های ابر و باد، تنها توانسته فضاهای خالی تصویرها را پر کند و متن سفید کتاب را بیان کند. تصویر محراب، سجاده، ابر و آسمان آبی، ساده‌ترین پرداختی است که می‌شود به آن دست یافت. به جز تصویرگری شعر «معنی قاصدک» که تصویر روی جلد را هم شامل شده، در بقیه تصویرها کم‌تر تلاشی برای نزدیک شدن به ذهن شاعر به چشم می‌خورد.

ذوالفقاریان، تصویرگر تازه‌کاری نیست و سابقه

سیاوش ذوالفقاریان در تصویرگری شعرهای این مجموعه، مثل همیشه راه خودش را می‌رود؛ بی آن که حتی به تقویت تکنیک پیشین خود توجهی نشان دهد

او در تصویرگری کتاب، دو دهه ۶۰ و ۷۰ را در برمی‌گیرند؛ با فرایندی خالی از تکوین و گسترش ذهن.

دوران گذار در مجموعه «کوله‌پشتی‌ات کجاست؟»

در مجموعه شعر «کوله‌پشتی‌ات کجاست؟»، کلید واژه خدا ۲۵ بار در ۱۵ شعر تکرار می‌شود و گویای آن است که هنوز جست‌وجو برای رسیدن به خالق در او شکل بیرونی‌اش را از دست نداده؛ هرچند این بسامد نسبت به کتاب قبلی‌اش کاهش یافته است. کلید واژه‌های دیگر این مجموعه، با مراجعه به فراوانی آن‌ها عبارت است از: کوه‌پیمایی (با ترکیب‌های کوله‌پشتی، کفش کوه، کوه‌نوردی، بادگیر، قمقمه، کیسه خواب و... ۱۵ بار) و واژه دل (و قلب - ۲۰ بار). بنابراین، مجموعه شعر «کوله‌پشتی‌ات کجاست؟» را باید پیوند خدا، کوه و احساس نامید. نظرآهاری در شعرهای «دل شکسته و کبوتر»، «تو اما نازنینی»، «کجاست اتفاق تازه»، «لهجه اشک‌های من» و «بیا پشت آن پنجره» به



طور مستقیم، با خدا به گفت و شنود می‌نشیند؛ ضمن آن که این بار حس گناه و ضعف در هریک از شعرهای او، بازتابی پر رنگ و پیچیده دارد. شاعر نگران آن است که خدا از او رو برتابد و فراموش‌اش کند. ضمن آن که خود، طاقت تنهایی و فراموش شدن را از دست داده است:

خدای خوب من کجایی؟
سری بزن به این طرف‌ها
خبر نداری از دل من
که گم شده همین طرف‌ها

○

خدا! مواظب دلم باش
یکی دو جای آن شکسته
کبوتری شده دل من
به بام مسجدت نشسته

جست‌وجوی خدا توسط شاعر که با حس عمیق مذهبی و غرق شدن در خالق روی می‌دهد، گاه در برابر قدرت و عظمت خداوند می‌شکند و چون انسانی گناهکار به زانو در می‌آید. او در شعر «تو اما نازنینی»، خدا را در بالاترین پله جای می‌دهد و خود را در پایین‌ترین سطح هستی می‌بیند. چنین نمادی از رابطه انسانی و خداوند، بیش از آن که شکوهمندی انسان را در مخلوق بودن به نمایش بگذارد، به مظهر پستی و گناه تبدیل می‌شود:

تو بیش از حد خدایی
من اما هیچ هستم
تو بسیاری، زیادی
ولی من کوچک و کم...

○

اگر گفتند دنیا
چرا این قدر زشت است
بگو تقصیر این بود
همین خاکی، همین پست

○

بگو که کارهایش
همیشه اشتباه است
بگو حتی نمازش
نمازش هم گناه است...



نگاه کلی شاعر به انسان در این شعر، به عنوان موجودی خطا کار و پست، نگاهی است عام و فراگیر که انسان‌های زاهد و دل شسته را نیز در بر می‌گیرد. چه دلیلی دارد که نماز هر انسانی آلوده به گناه باشد و فریاد حضور همه آدم‌ها بر خاک، فریادی زشت و پست؟ نگاهی چنین کلی و اجمالی، از ارج و قرب و ذهنیت شاعرانه می‌کاهد؛ هرچند کارکرد زبان در مواردی از تازگی و جذابیت برخوردار باشد.

دلم بدجور تنگ است
دلم را زیرو رو کن
بینی روحم چروک است
خودت آن را اتو کن...
بیا و خط بزنی باز
تمام صفحه‌ها را
مرا بنویس از اول
ولی این بار زیبا

که معلوم نیست چه چیزی زیباتر از آن است که خداوند، انسانی را شاعر خلق کرده باشد؟ چنین دیدگاه‌هایی، هرچند بسیار به اندیشه‌های شاعرانه نزدیک است، راندن همه انسان‌ها با تریکه پست بودن و گناه‌آمیز رفتار کردن، حتی در نماز و نیایش، کنشی شاعرانه نیست. ای کاش شاعر در لحظه‌های دلنتگی، حساب خودش را از انسان‌های دیگر جدا کند؛ آن هم با نگاه اغماض و آگاهی از وسعت بخشش خالقی که شعر گفتن را برای او رقم زده است.

گفت‌وگوی نظر آهاری با خدا، تمامی ندارد و در شعر «لهجه اشک‌های من»، به دیدار و پیچ‌پیچ‌های شبانه می‌انجامد. خدایی که این بار در راز و نیازهای او شرکت می‌کند و آن دو به جمعی ساده و صمیمی تبدیل می‌شوند:

با خدا حرف می‌زنم هر شب
با همان لحن آشنای نسیم
درد دل می‌کنم کمی با او
نرم و آهسته چون صدای نسیم...
باز شب شده من و خدا هستیم
جمع ما، ساده و صمیمانه است
در نفس‌های شاعرانه شب

جمع ما، جمع شمع و پروانه است. رسیدن به چنین خدایی، البته دلنشین‌تر و دوست‌داشتنی است. نشستن دو به دو در کنار هم و گفت‌وگو کردن از هر دری، می‌تواند به فرایندی شاعرانه تبدیل شود تا زیاد کردن فاصله انسان و خدا تا بی‌نیامت و غیرقابل دسترس بودن آن چنان که در شعر «تو اما نازنینی» روی می‌دهد.

شاعر بار دیگر در شعر «جا مانده یک قلب کوچک»، هم‌چنان که دغدغه اصلی‌اش را در رها شدن یک انسان در کوه و کمر بیان می‌کند، از طریق درنوردیدن صخره‌ها بهانه‌ای برای راه‌جویی به خدا می‌یابد و همراه خدا، از کوهستان بازمی‌گردد:

یادت می‌آید که آن‌جا
گفتی خدا هم همین‌جاست
گفتی که بوی بهشت است
یا جبرئیل این طرف‌هاست...

تتهای تنهای تنها
ذکر: خدایا، خدایا
من می‌روم تا خودم را
پیدا کنم شاید آن‌جا
و شاعر تنها گوشه‌هایی از خود را در کوهستان بازمی‌یابد و بار دیگر به جست‌وجوی تازه‌ای دست‌می‌زند: این بار نه از فراز صخره‌ها و قلعه‌ها که از کنار پنجره‌ای باز و رو به خدا. انگار صحبت‌های خصوصی‌اش با خدا تمامی ندارد و او از هر لحظه برای دست یافتن به این گفت‌وگو استمداد می‌جوید؛ چنین کنشی در شعر «بیا پشت آن پنجره»:

خدایا دلم باز امشب گرفته
بیا تا کمی با تو صحبت کنم
بیا تا دل کوچکم را
خدایا فقط با تو قسمت کنم...
خدایا کمک کن به من

نزدبانی بسازم
و با آن بیایم به شهر فرشته
همان شهر دوری که بر سر در آن
کسی اسم رمز شما را نوشته
استفاده از مصراع‌های کوتاه و بلند و قالب آزاد، رویکردی است که به ندرت در شعر نظراًهاری در این مجموعه اتفاق افتاده؛ تنوعی که به شاعر اجازه می‌دهد تا پای‌بندی خود را به قالب تکراری چارپاره بشکند و گوشه چشمی نیز به خواسته‌های مخاطب خود داشته باشد.

دومین دغدغه شاعر در این مجموعه شعر، تلاشی است که در کوه‌پیمایی‌هایش به کار برده؛ آن هم بیشتر برای نزدیک شدن به خدا و نزدیک شدن به ابرهایی که خدا در گوشه و کنارهایش جلوه می‌کند. شاعر در یکی از سفرهایش به کوه و طبیعت، یادگار عزیز را از دست می‌دهد؛ دوستی نزدیک که کوهستان او را صدا می‌زند، ولی به زمین باز نمی‌گرداند. و شاعر با دلی شکسته و خدایی که در کوهستان او را یافته، به خانه برمی‌گردد. در مقدمه کتاب، با چنین تعبیری رو به رو می‌شویم:

«... این کلمه‌هایی که این جا لای این کتابند، شعر نیستند. پروانه هم نیستند. این‌ها تکه تکه‌های دل مند که روی این صفحه‌ها سنجاق‌شان کرده‌ام. برای این که گم نشوند؛ برای این که زیرپا نیفتند؛ برای این که کسی له‌شان نکند.»

و بخشی از این دل، در کوهستان جا مانده است. در شعر «جامانده یک قلب کوچک»، با چنین فرازهایی رو به رو می‌شویم:

می‌آیی آیا تو با من
من می‌روم، می‌روم کوه
جا مانده یک کوله‌پشتی
بر شانه‌های علم کوه
جا مانده یک قلب کوچک
نزدیک آن مسجد دور
آن گنبد بی‌کوتر
آن قلعه سخت مغرور...

جا مانده آواز یک وحی
جا مانده پرواز یک بال
جا مانده من همان‌جا
پایین پای علم چال
واگویی‌های شاعر در فقدان یک دوست، یک کوهنورد همراه که تنها کوله‌پشتی‌اش بر علم کوه مانده، بخشی از دغدغه‌های او را برای دل سپردن به کوه‌ها بازگو می‌کند. همین دلنتگی و دل‌سپردگی، به‌گونه‌ای دیگر در شعرهای «کوله‌پشتی‌ات کجاست؟» و «کفش کوه» جلوه دارد؛ جلوه‌ای که شاعرانه بودن آن حفظ شده است و آهنگ سفر کردن و دور شدن از خواهش‌های زمینی را بازگو می‌کند:

کوله‌پشتی‌ات کجاست؟
کفش کوه و کیسه خواب
بادگیر و قمقمه
یک کمی غذا و آب
راه، خاک، خستگی
دره، تنگه، چشمه، رود
قله، آرزو، امید



سنگ و صخره و صعود

بچه‌ها در این سفر
کوله را سبک کنید...

که بار دیگر فرآیند رفتن به کوه، با استعاره‌هایی در سبک کردن کوله‌بار گناه و تعلقات زندگی و رسیدن به خدا به عنوان آخرین پناهگاه، در شعر روی نشان می‌دهد و این که جای پای بچه‌های گم شده در کوه، تا نزد خدا ادامه یافته است. تصویری زیبا و شاعرانه که در قالب چار پاره نیز جلوه خود را از دست نداده است.

در شعر «کفش کوه»، این بار شاعر به توصیف کفش کوهی می‌پردازد که به او قول و قرارهایی داده است و این که خود را فدای کوه و صخره‌ها کند:

کفش من دوست دارد همیشه
زخم نو یادگاری بگیرد
آخرش کهنه و پاره پاره
بی صدا پای قله بمیرد

اتفاق‌های شاعرانه‌ای از این دست، در شعرهای نظرآهاری کم نیست، اما محدودیت درون‌مایه‌های شعری با موضوع‌هایی که گاه چند بار تکرار شده، به توقعات مخاطب به اندازه کافی پاسخ نمی‌دهد. لابه‌لای رویدادهای شاعرانه، بار دیگر به صوت‌هایی برمی‌خوریم که این بار می‌تواند حس و حالی بزرگسالانه داشته باشد:

روزهای خردسال!
هفته‌های نوجوان!
قرن‌های پیرمرد!
تا کجا دوان دوان...؟

روزهای بی‌وفا!
واقعاً شما بدید!
بازماندم این عقب
باز هم جلو زدید

که این بار حس دلتنگی شاعر، به از دست دادن لحظه‌ها معطوف می‌شود. کارکرد واژه‌هایی چون حیف (حیف شد، تمام شد / پارسال من کجاست؟) و کاش (کاش ای خدا می‌شد که آن را / تا هیچ‌وقت



از ما نگیری)، هرچند نسبت به مجموعه شعر پیشین او کاهش یافته (با بسامدی نزدیک به ۱۲ بار)، حس دلتنگی و تنگ‌حوصلگی در لابه‌لای واژه‌های این مجموعه راه می‌یابد؛ حسی که برای کودکان سال‌های آخر دبستان، که مخاطب این مجموعه‌اند، بیش از حد نیاز جلوه می‌کند.

در شعر «عکس یادگاری»، پیرزن و پیرمردی در خانه و مغازه کوچک و کم‌نورشان، به تصویر کشیده شده‌اند، دخترکی کیف و عروسک می‌فروشد و بوی نان و آش داغ، کوچه‌های «ماسوله» را فراگرفته است. شاعر با دوربین واژه‌هایش، از برابر مردم می‌گذرد و عکس یادگاری‌اش را در قالب شعری که یادآور کوه‌پیمایی‌های اوست، به جا می‌گذارد:

عکس‌های یادگاری
خاطرات خوب یک ده
می‌روم، جا مانده اما
جنگل و ماسوله و مه

دلتنگی و تنگ‌حوصلگی در لابه‌لای واژه‌های این مجموعه راه می‌یابد؛ حسی که برای کودکان سال‌های آخر دبستان، که مخاطب این مجموعه‌اند، بیش از حد نیاز جلوه می‌کند

در شعر «کجاست اتفاق ساده؟»، نگاه شاعر به آفرینش یک شعر است در لابه‌لای کلاف واژه‌های درهم و دفتری که سوت و کور مانده است و بار دیگر میل به پناه بردن به خدا و به آن که شعرهایش را به او ببخشد. رویکردی دوباره به خدا و سرچشمهٔ ناتمام الهام‌هایش:

تمام شعرهای دنیا
برای توست، تو خدایا
از آن همه، از آن همه شعر
به من بده، یکی دو تا را

و شعر «برای آخرین بار»، تلخ‌نامه‌ای است برای مرگ‌اندیشی شاعر؛ حسی که می‌تواند به دور از گمانه‌های کودکانه حضور داشته باشد و حذف آن، هیچ حادثه‌ای در مجموعه شعر پدید نخواهد آورد. حضور مرگ در شعر کودکان، اگر با ایهام و چندگانگی رو به رو نباشد، با ارائه حسی دردآمیز و تلخ همراه خواهد شد؛ بدون آن که به دانش او از رویدادهای زندگی چیزی بیفزاید. کشاندن مرگ به قلمرو کودک، بدون ضرورت به اشاره‌های مستقیم می‌تواند چنان گذرا و لحظه‌ای صورت بگیرد که آفات آن لابه‌لای ترنم‌های زندگی بخش گم شود. آن جا که



گفته می‌شود: مرگ پایان کبوتر نیست.

مرگ غیرعرفانی و غیرمجازی در شعر «برای آخرین بار»، هیچ حس کودکانه‌ای با خود ندارد؛ با اشاره‌ای از این دست:

و عکس تازه‌ای باز
نشست روی دیوار
نگاه کن به عکسش
برای آخرین بار

○

نگاه کن به عکست
برای آخرین بار
که روز بعد شاید
نشست روی دیوار!

چنین اشارهٔ مستقیمی به موضوع پرچالش مرگ، آن هم مرگ مخاطب، نه تنها شاعرانه نیست، بلکه پایان‌نامه‌ای حزن‌آمیز است برای کبوتر و برای کودک که او را از صرافت مرگ و نیستی در معنای عرفانی و هستی‌شناختی‌اش دور می‌کند.

در شعر «قهرهای بادبادکی»، با بازی‌های واژگانی رو به رو می‌شویم که حضور آن‌ها نامأنوس و گاه غیرحرفه‌ای است و کم‌تر شاعرانگی در مضمون آن به چشم می‌خورد:

زخم‌های زورزوری
قهرهای بادبادکی
آشتی بی مقدمه
خنده‌های زیرزیرکی

○

قهرهای تو چه جالب است
قهرهای یک دقیقه‌ای
تلخ و تند و تیز و بانمک
واقعاً که با سلیقه‌ای!

که معلوم نیست آیا گفت‌وگوی شاعر دربارهٔ قهر و آشتی خداست و یا کودکان مخاطب شعر؟ با وجود این، جسارت شاعر در دست یافتن به ترکیب‌های تازه و دست و پا زدن زیر رگبار واژه‌ها، اتفاق جالبی است. در شعر «دنیایی از اکیلی و پولک»، بار دیگر غم گذشته‌گرایی و بازگشت به دوران کودکی، به سراغ



شاعر می‌آید او را برمی‌آشوبد و روحش را می‌آزارد. حسی که پیش از این، در مجموعه شعر «پشت کوجهای ابر» در شعر «زیر قوتل زدی بزرگ شدی» نیز به چشم می‌خورد. شعری که حاکی از تنهایی و سردرگمی انسان‌های بزرگسال است. در دنیایی که ظاهراً گل سرخ، علی‌بابا و عمونوروز جایگاهی ندارند. دنیای آدم‌های بدجنس و گرگ بد و روباه مکار. چنین کلی‌نگری‌های بدبینانه‌ای از حس و حال شاعری حکایت می‌کند که هنوز دنیای بزرگسالی‌اش را به رسمیت نمی‌شناسد و از پذیرفتن آن تن می‌زند. نگاهی که به کودکان تأکید می‌کند که بزرگ نشوند تا دنیای کودکانه‌شان از آن‌ها گرفته نشود:

دنیای خالی از گل سرخ
دنیای سنگ و سد و دیوار
دنیای آدم‌های بدجنس
گرگ بد و روباه مکار

دنیای ما یک روز گم شد
در کهکشان راه شیری
کاش ای خدا می‌شد که آن را
تا هیچ وقت از ما نگیری

جهان‌بینی شاعر تا حد دور شدن از واقعیت‌ها و تن سپردن به بدبینی‌های مرسوم در میان شاعران رمانتیک جلوه می‌کند؛ بی آن که در هیا بانگ جهان پرآشوب، به نغمه‌های پرندهای کوچک بر شاخسار طرب دل بسته باشد. در شعر «اسیر قصه‌های بازار»، شاعر به موضوعی روزمره و زمینی می‌پردازد و چنین بازتابی در شعر او، کم‌یاب است. با وجود این، هنوز نگاه او در این شعر، از تلخی خاصی برخوردار است با رفتاری نه‌چندان شاعرانه نسبت به واژه‌ها؛ هرچند به مکاشفه در زبان طنز تمایل نشان دهد:

فولکس ما دلش گرفته
برای این که پیر و تنه‌است
شناسنامه‌اش قدیمی است
خودش ولی تمیز و زیباست

بزرگراه و سرعت و بوق
فولکس آه می‌کشد، آه
کنایه می‌زند و طعنه
پرابدهای زشت خودخواه!

که توصیف‌هایی از این دست، معلوم نیست چه قدر خوشایند کودک مخاطب، با طیف سلیقه‌های گوناگون آن باشد.

شاعر در شعر «شبیبه یک معما»، به فریاد پنهان در امواج دریا می‌پردازد؛ فریادی که شاعر صدایش را از عمق آب‌ها می‌شنود و به ماهیت آن دل می‌بندد. فریادی که همچون یک معما، در صدای دریا و موج‌هایش به گوش می‌رسد:

همیشه پشت امواج
همیشه پشت دریا
کسی نشسته انگار
شبیبه یک معما

○

صدای موج دریا
صدای هق هق اوست
در عمق آب شاید
شکسته قلب یک دوست

شعری که با توجه به درونمایه شاعرانه‌اش، از شعرهای خوب این مجموعه به شمار می‌رود.

بررسی قالب و درون‌مایه

نظراً آهاری، شاعری است دل‌بسته به ویژگی‌های چارپاره؛ همان ویژگی مسلطی که در شعر امروز کودک و نوجوان، به فراوانی موج می‌زند. با وجود این، هرگاه که نظراً آهاری از تسلط چارپاره روی برگرداند، به زبانی آزادتر و شاعرانه‌تر دست یافته است و بار معنایی و قاعده‌افزایی شعر را افزایش داده. بدون شک، چنین گسستی در شعر او به کندی و دشواری صورت می‌گیرد و او اغلب ترجیح می‌دهد که در حیطه امکانات محدود چارپاره، با مخاطب خود گفت‌وگو کند. در پانزده شعر کتاب «کوله‌پشتی‌ات کجاست؟»، هیچ تلاشی برای شکستن این حصارها و دست یافتن به امکانات شعر آزاد به چشم نمی‌خورد و تنها رگه‌های کوچکی از آن، در شعر «بیا پشت آن پنجره»، دیده می‌شود؛ رگه‌هایی که گسترش نیافته و فراگیر نشده است.

عرفان نظراً آهاری بدون شک، امکانات و گستره زبان را می‌شناسد، اما همراهی او با واژه‌ها، به دلیل محدودیت موضوع شعرها و قالب مسلط چارپاره، به هم‌نشینی نه‌چندان گسترده‌ای منتهی شده که در حصارهای قالب و درون‌مایه دست و پا می‌زند. دوری گزیدن از اندیشه‌های اجتماعی، به همراه بدبینی مسلط او نسبت به دنیای آدم بزرگ‌ها، سبب شده تا هم‌نشینی واژه‌ها کم‌تر با ضربه‌نگ امید و انتظار درآمیزد. حتی در پرداختن به طبیعت کوهستان و دل‌زدن به صخره‌ها که درون‌مایه شیرین مجموعه شعر دوم اوست، در لایه‌های حسرت و گم‌شدگی دست و پا می‌زند. دل بریدن از جاده‌های زمینی و رهسپار پرواز شدن در کوجهای ابر، می‌تواند گاهی نیز با سرگشتگی و دلهره‌ای همراه شود که شاعری دل‌بریده از جهان بزرگسالی را نیز درخواهد نوردید. توجه به پدیده‌های اجتماعی و امور روزمره

کودک و نوجوان، آن‌چنان که در شعرهای اتوسا صالحی و بیوک ملکی حضوری پابرجا و محکم دارد، در شعرهای نظراً آهاری به چشم نمی‌خورد. برعکس، جهان‌بینی رایج در شعرهای او، ترس وی را از بزرگ شدن به نمایش می‌گذارد. نظراً آهاری در حد شاعری مذهبی و آرمانگرا جلوه می‌کند که فقط گفت‌وگو با خالق می‌تواند به او آرامش بدهد؛ بدون توجه به جلوه‌های زیبایی‌شناسی روی زمین که بدون شک، نمایش حضور همان خالقی است که شاعر آن طور به گفت‌وگو با او دل بسته.

جدا از این دو مجموعه، شعرهایی از نظراً آهاری را در صفحات نشریات کودک و نوجوان می‌خوانیم که با تغییر رفتاری کیفی و محتوایی همراه است؛ شعرهایی که بندهای قافیه و قالب را گسسته‌اند؛ شعرهایی آسوده و خوش‌طعم. در شعر «میوه‌های آرزو رسیدنی است»، با درون‌مایه‌ای غنی و قالبی آزاد رو به رو می‌شویم؛ شعری که در آن دیگر با گلایه‌های مرسوم نظراً آهاری رو به رو نیستیم و اصراری به رعایت وزن‌های یک‌نواخت در آن به چشم نمی‌خورد. در عوض، شاعر تلاش می‌کند تا به لایه‌های درونی شعر راه یابد و پس از مکاشفه‌هایی درخور تحسین، به اعماق عاطفه و احساس برسد:

تو چه ساده‌ای و من چه سخت
تو پرندهای و من درخت
آسمان همیشه مال توست
ابر زیر بال توست
من ولی همیشه گیر کرده‌ام
تو به موقع می‌رسی و من
سال‌هاست دیر کرده‌ام

التهاب شاعر در نرسیدن به لحظه دیدار و بال پرواز نداشتن، در بسیاری از شعرهای او حضوری همیشگی دارد. آرزوی پرواز و دل بریدن از مظاهر خاکی و ریشه در ابرها دواندن:

من همیشه
خواب دیده‌ام ولی...



راستی، هیچ فکر کرده‌ای
 یک درخت
 توی باغ آسمان چه دیدنی است؟
 ریشه اما
 اگرچه گیر کرده است
 میوه‌های آرزو ولی
 رسیدنی است

شعر «میوه‌های آرزو»، بیانگر چنگ زدن‌های شاعری است ریشه در خاک؛ چنگ زدن به ابرها و آسمان، در حسرت پرواز و دل دادن به پرنده‌ای که شاعر دلش می‌خواهد حداقل آب و دانه‌ای برای او باشد. آرزوی آن که تکه‌ای از آسمان شود و در برکهٔ ابرها تن شويد. استعاره‌های موجود در این شعر، بیش از هر شعر دیگری از نظر آهاری، حضوری شاعرانه و گسترده دارد و رفتار او با زبان، در این شعر، اگرچه با آرزوهای کودکانه، ملایم و مؤدبانه شکل گرفته، رفتاری است نه چندان زمخت. پارادوکس واژگانی چون ساده و سخت، آسمان و زمین، اسارت و پرواز، همه جا همراه پرنده شدن و درخت بودن، جریان دارد.

چنین پرداخت شاعرانه‌ای، رهایی شاعر را از بندهایی که ریشه‌هایش را اسیر کرده بود، نوید می‌دهد؛ پروازی که رگه‌هایش در کتاب «کوله‌پشتی‌ات کجاست؟» شکل می‌گیرد و در شعرهای اخیر نظر آهاری بازمی‌تابد. نشانه‌های دگرذیسی، پوست انداختن و تازه شدن در شعرهای اخیر نظر آهاری که هنوز در کتابی گرد نیامده، کاملاً آشکار است و نوید نو شدن از آن به مشام می‌رسد. در تمنای شاعری که به قله نگاه می‌کند و سنگلاخ‌ها را درمی‌نوردد، دور نیست احتمال رسیدن به فرازهایی که پیش روی او جلوه می‌کند؛ دور شدن از تکرارها و تکرارها و یافتن مضمون‌هایی غنی و پربه‌آهنگ.

چیزی از آن دست که در شعر «تا حیاط خلوت خدا» موج می‌زند. در این شعر، خدا مانند جریان



خون، در شعر به حرکت درمی‌آید؛ بی آن که نیازی به آن باشد که شاعر بارها نامش را صدا بزند. در این شعر، نگاه شاعر متوجهٔ مسافری است که راه خانهٔ خدا را در پیش گرفته و توشهٔ راهش، چیزی جز قلب کوچکش نیست:

می‌روی سفر، برو، ولی
 زود برنگرد
 مثل آن پرنده باش
 آن پرنده‌ای که رو به نور کرد
 جز دلت که لازم است
 هیچ چیز
 با خودت نمی‌بری، نبر، ولی
 از سفر که آمدی برای من
 راه تازه‌ای بیار
 راه پرخطر
 راه دور و سخت

«کوله‌پشتی‌ات کجاست؟»

تصویرگری کتاب

«کوله‌پشتی‌ات کجاست؟»

خود رویدادی است

شاعرانه و دلپذیر

گفت‌وگویی بی دغدغهٔ شاعر با مسافر، رها از قالب چارپاره و حتی قافیه‌های درونی صورت می‌گیرد. جان‌مایهٔ این شعر، گفت‌وگویی درونی شاعر با خود است. فرازهایی از این دست، مکاشفه‌ای است که شاعر در درون خود به آن دست می‌یابد، با بستن کوله‌بار سفر و پنهان‌داری راهی بی‌بازگشت. و این، تصویر نیم‌رخ شاعری است که پا به راه نهاده، در جاده‌ای بی‌نهایت و بدون الزام به تکرار:

آفتاب را نمی‌شود
 توی کیسه‌ای
 جمع کرد و برد
 ابر را نمی‌شود
 مثل کهنه‌ای
 توی مشت خود فشرد
 آفتاب
 توی آسمان
 آفتاب می‌شود
 ابر هم بدون آسمان فقط
 چند قطره آب می‌شود
 پس تو ابر باش و آفتاب
 قول می‌دهم که آسمان شوم
 یک کمی ستاره روی صورت‌تم بپاش
 سعی می‌کنم شبیه کهکشان شوم



چنین نقش ترغیبی (Conative)، در همراه شدن شاعر با مخاطب خود، پیش از این در شعر نظر آهاری کم‌تر یافت می‌شود؛ نقشی که از گرایش به خود و دغدغه‌های خود در نقش عاطفی‌اش (Emotive) خلاصی یافته و از خود به دیگری متمایل شده است و این اتفاقی است که در شعر نظر آهاری اگرچه به کندی، اما سرانجام شکل گرفته و شاعر به آن ماهیت درونی بخشیده است.

تصویرگری در کتاب «کوله‌پشتی‌ات کجاست؟» تصویرگری کتاب «کوله‌پشتی‌ات کجاست؟»، خود رویدادی است شاعرانه و دلپذیر. جدا از فراوانی تصویرها که جای خالی چندانی در صفحات باقی نگذاشته، حس و حال تصویرها، بی‌پرداخت مستقیم به رویدادهای ماجرای شعر، تصویرهایی است پر از ایماژ و نشانه. در شعر «هفته‌های نوجوان» که شاعر دربارهٔ گذر زمان سخن می‌گوید، با عبور کم‌رنگ کاروانی در شن‌زار رو به رو می‌شویم؛ به نشانهٔ رفتن و روان شدن و در شعری دیگر، با حرکات نرم فرشته‌هایی که بر فراز زمین خاکی به پرواز درآمده‌اند. تکنیک تصویرهای کتاب که با زمینه‌های ابری آبرنگ در متن تصویر و حرکات خشک قلم‌مو بر لایه‌های بالایی آن صورت گرفته، با عنصر نشانه‌شناسی و حس‌های شعری کودکانه همراه است. علی‌نامور، تصویرگری است که روش کار با آبرنگ را به خوبی می‌شناسد و با کشاندن سایه‌هایی ساده و بدون جزئیات روی زمینه‌های رنگی آماده شده، تصویرهایی پر از خیال تدارک می‌بیند. دوری از ساخت و سازهای اضافی و بهره‌گیری از ایجاز و سادگی، ویژگی کارهای این تصویرگر است. در تصویرگری شعر «شبیه یک معما»، دخترکی آغوش گشاده به دریا، آواز اقیانوس‌ها را می‌شنود و به صدای حق حق نهفتهٔ امواج دل می‌بندد. کارکرد خیال در تصویرهای نامور، با خطوط آزاد قلم‌مو و عناصر شناور در هوا و زمین صورت می‌گیرد. سادگی، کودکانگی و ایجاز، ویژگی اصلی تصویرگری نامور در این کتاب است؛ تصویرهایی که خود شعرهای مستقلی به شمار می‌روند، با نشانه‌هایی پیدا و پنهان از واژه‌ها و خیال‌های نهفته در شعر.